۳. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۲/۲۷)

سال تحصیلی (۱۴۰۰-۱۴۰۱)-سه‌شنبه،۲۷ اردیبهشت۱۴۰۱

- پیش‌گفتار (خلاصه)
- اجمالی از سابقه مباحث
- همراهی وحید بهبهانی با سید نعمة الله در تعدد قرائات
- موضع گیری فقهاء بعد از وحید بهبانی در مورد تعدد قرائات
- اشکال محدث نوری : یحیی بن وثاب مقری امام صادق(ع)!
- پاسخ به اشکال محدث نوری و توضیح سهو ایشان در نقل
- برگشت زرقانی بعد از اتساع افق اطلاعاتش از در تواتر قرائات
- نفی تواتر قرائات سبع توسط شیخ انصاری
- مسامحه‌ای در کلام شیخ انصاری
- روایت « عدد درجات الجنة » روایتی مناسب برای فهم جوهره قرآن
- کلام مهم صاحب مفتاح الکرامه در تواتر نقل اجماع بر تواتر قرائات

پیشگفتار (خلاصه)

اجمالی از سابقه مباحث

مباحثه روز سه‌شنبه از اول سال تا الآن دو ای سه جلسه شد. ظاهراً دو سه‌شنبه مباحثه کردیم. سومی آن یادم نیست. به‌خاطر مباحثه فقه گفتیم که زودتر تمام شود. نشد که من ببینم که در آن جا چه عرض کردم. ولی مطالبی که به گمانم در این بحث لازم است را عرض می‌کنم. به‌خصوص که در فاصله‌ای که آن دو جلسه را خدمتتان بودیم یکی-دو جلسه مناظره هم برقرار شده. در آن‌ها هم مطالب خوبی گفته شده. کسانی که یک عمر در این مطالب تخصص داشتند، چه مخالف و چه موافق باشند، متخصص حرف برای گفتن دارد. یعنی یک عمر تحقیق کرده و آخر کار نظرش بر راه الف یا راه باء مستقر می‌شود. لذا این یکی-دو تا مناظره‌ای که پیش آمده بحث‌های خوبی است. همچنین کتاب‌هایی که جدیدا به بازار می‌آید. جدیدا آقا چند کتاب به من دادند که در میان آن‌ها کتابی برای آقای کویتی به نام شادی حکمت ناصر بود. کتاب نقل قرائات قرآن. به فارسی هم ترجمه شده است. مدعی است که هم مطالب جدید و هم روش جدیدی را آورده است. مثلاً یکی از چیزهایی که روی آن ساز داده، مقابل حرف ابن جزری است که ما خدمت شما مباحثه کردیم.

در مقدمه النشر ابن جزری[1] می‌گفت: اختلاف قرائات با اختلاف فتاوی دو باب است. فقها که اختلاف می‌کنند، واقع، یکی از آن‌ها است. اما وقتی قراء اختلاف می‌کنند، همه آن‌ها درست است. ابن جزری روی این تأکید کرد. این آقای شادی حکمت عباراتی را از ابن مجاهد می‌آورد و می‌گوید مسبّع السبع ابن مجاهد است. کتاب السبعه هم برای او است. وقتی شروع می کند، اختلاف قرائت را نسبت می‌دهد می‌گوید «کاختلاف الآثار فی الاحکام[2]». پس معلوم می‌شود که زند خود ابن مجاهد اساس بر چه بود؟ اختلاف قرائت هم مانند آن است. این را شروع کرده و یک کتاب نوشته شده. مطالب خوبی دارد.

شاگرد: اسم کتاب چه بود؟

استاد: نقل قرائات قرآن. تازه چاپ شده، برای من آوردند و من آن را دیدم. شاید دو ثلث آن را مرور کردم.

شاگرد: مقاله بررسی کوتاه از ستیزه‌های کوتاه درباره عدم نقصان و زیادت قرآن را هم خدمت شما آوردیم. این را هم ببینید. منابع خیلی متعددی را هم آورده است.

شاگرد۲: نظر خودش چیست؟

شاگرد: می‌خواهد به نوعی از شیعه دفاع کند که شیعه قائل به تحریف نیست. ولی در فضای تک قرائتی و این است که اصلاً تحریف یک چیز واضحی است و همه قائل به تحریف اند. دیدگاه خیلی آشفته‌ای دارد.

استاد: شادی حکمت هم می‌گوید اصلاً حدیث سبعة احرف اول نبوده و بعداً در آمده. یک تحقیقاتی است که شبیه آن را قبلاً عرض می‌کردم. گاهی یک روشهایی دم می‌شود که به این صورت است.

اگر یادتان باشد قبلاً بخش حسابی از فصل الخطاب مرحوم محدث نوری را به صورت متفرق مرور کردیم. امروز که آن‌ها را نگاه می‌کردم تا یادم بیاید، خیلی حالات دیدکی و لا وی وصف به من دست داد. چیزی که در این جلسه می‌خواهم عرض کنم، مروری بر همان حرف‌ها و مقدمه‌های برای آینده باشد.

حدود پنج-شش سال پیش که در ذیل آیه شریفه «ما يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ ما أَنَا بِظَلاَّمٍ لِلْعَبيدِ[3]» بودیم که بحث علوم قرآنی و تحریف پیش آمد. جلو آمدیم تا به مسأله اختلاف قرائات ای تعدد قرائات رسیدیم. بحث مدام جلو رفت. از زمانی‌که مباحثه طلبگی بین خودمان داشتیم؛ خدا رحمت کند آقای تهرانی را که با ایشان بحث مجمع البیان داشتیم و چندین مباحثه مجمع البیان با رفقای مختلف داشتیم. با مجمع مانوس بودیم. کتاب مجمع به این صورت است که کسی در رفت‌وبرگشت با آن مانوس باشد، مرحوم طبرسی او را با قرائات انس می‌دهند. همین که شروع می‌کنند قرائات را می‌گویند و ادله آن را می‌گویند و بحث می‌کنند. کسی که بخواهد مجمع را

بخواند با اینها انس میگیرد.

بعد به‌صورت ناخود آگاه و قبل از اینکه این بحثها مطرح شود، در ذهن قاصر من به این صورت بود که برخورد من با مباحث قرائات به‌صورت ناخودآگاه، برخورد مثبت و دلنشین بود. نه یک برخورد ناجوری که بگوییم وای! اصلاً به این صورت نبود. وقتی این مباحثه شروع شد، تجربیاتی که در ذهن من طلبه صاف شده بود، این بود که اساساً بحث از قرآن کریم، از تحریف کتاب و از قرائات و هر چه که در مورد زوایای علوم قرآنی است که خیلی هم بحث هایش سنگین است، بحث تحدی، وجه تحدی و... این مباحث ابتر است و سر نمی‌رسد مگر اینکه قبل از شروع به این بحثها بحث کنیم و ببینیم که در لسان ثقلین و خود قرآن کریم، قرآن چیست؟ ما باید اول بدانیم که قرآن چیست؟ بعد که به‌خوبی اینها را بررسی کردیم سراغ مصاحف و قرائات و ... برویم. تا آن نشود، این نمی‌شود. اگر فایل هایی که برای پنج-شش سال است را مرور کنید، می‌بینید هر جلسه‌ای ده بار این را تأکید می‌کردم. نمی‌شود! این یک خیالی است. آخر کار هم سرگردان می‌شود. پس باید یک همتی کند که بفهمد که قرآن کریم خودش می‌گوید که من چه هستم. اهل البیت علیهم‌السلام که ثقلین هستند می‌گویند این قرآن چیست. اگر این روایات ابتدا بررسی شود که قرآن چیست، بحثهای بعدی خیلی راحت‌تر جلو می‌رود. اگر نشود خب یک بحثهایی می‌شود که آخر کار هم مراعی است.

---

[1]النشر في القراءات العشرلإ ج1ص52؛ وَبِهَذَا افْتَرَقَ اخْتِلَافُ الْقُرَّاءِ مِنَ اخْتِلَافِ الْفُقَهَاءِ، فَإِنَّ اخْتِلَافَ الْقُرَّاءِ كُلٌّ حَقٌّ وَصَوَابٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَهُوَ كَلَامُهُ لَا شَكَّ فِيهِ، وَاخْتِلَافُ الْفُقَهَاءِ اخْتِلَافٌ اجْتِهَادِيٌّ وَالْحَقُّ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ فِيهِ وَاحِدٌ، فَكُلُّ مَذْهَبٍ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْآخَرِ صَوَابٌ يَحْتَمِلُ الْخَطَأَ، وَكُلُّ قِرَاءَةٍ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْأُخْرَى حَقٌّ وَصَوَابٌ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ نَقْطَعُ بِذَلِكَ وَنُؤْمِنُ بِهِ، وَنَعْتَقِدُ أَنَّ مَعْنَى إِضَافَةِ كُلِّ حَرْفٍ مِنْ حُرُوفِ الِاخْتِلَافِ إِلَى مَنْ أُضِيفَ إِلَيْهِ مِنَ الصَّحَابَةِ وَغَيْرِهِمْ، إِنَّمَا هُوَ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ كَانَ أَضْبَطَ لَهُ وَأَكْثَرَ قِرَاءَةً وَإِقْرَاءً بِهِ، وَمُلَازَمَةً لَهُ، وَمَيْلًا إِلَيْهِ، لَا غَيْرَ ذَلِكَ. وَكَذَلِكَ إِضَافَةُ الْحُرُوفِ وَالْقِرَاءَاتِ إِلَى أَئِمَّةِ الْقِرَاءَةِ وَرُوَاتِهِمُ الْمُرَادُ بِهَا أَنَّ ذَلِكَ الْقَارِئَ وَذَلِكَ الْإِمَامَ اخْتَارَ الْقِرَاءَةَ بِذَلِكَ الْوَجْهِ مِنَ اللُّغَةِ حَسْبَمَا قَرَأَ بِهِ، فَآثَرَهُ عَلَى غَيْرِهِ، وَدَاوَمَ عَلَيْهِ وَلَزِمَهُ حَتَّى اشْتَهَرَ وَعُرِفَ بِهِ، وَقُصِدَ فِيهِ، وَأُخِذَ عَنْهُ؛ فَلِذَلِكَ أُضِيفَ إِلَيْهِ دُونَ غَيْرِهِ مِنَ الْقُرَّاءِ، وَهَذِهِ الْإِضَافَةُ إِضَافَةُ اخْتِيَارٍ وَدَوَامٍ وَلُزُومٍ لَا إِضَافَةَ اخْتِرَاعٍ وَرَأْيٍ وَاجْتِهَادٍ

[2]السبعة في القراءات (ص: 45) ؛ اختلف الناس في القراءة كما اختلفوا في الأحكام ورويت الآثار بالاختلاف عن الصحابة والتابعين توسعة ورحمة للمسلمين وبعض ذلك قريب من بعضوحملة القرآن متفاضلون في حمله ولنقلة الحروف منازل في نقل حروفه وأنا ذاكر منازلهم ودال على الأئمة منهم ومخبر عن القراءة التي عليها الناس بالحجاز والعراق والشام وشارح مذاهب أهل القراءة ومبين اختلافهم واتفاقهم إن شاء الله وإياه أسأل التوفيق بمنه. فمن حملة القرآن المعرب العالم بوجوه الإعراب والقراءات العارف باللغات ومعاني الكلمات البصير بعيب القراءات المنتقد للآثار فذلك الإمام الذي يفزع إليه حفاظ القرآن في كل مصر من أمصار المسلمين

[3]ق ٢٩

همراهی وحید بهبهانی با سید نعمة الله در تعدد قرائات

چیزی که میخواهم الآن خدمت شما بگویم جمع بین چند چیز است. البته به ذهنم آمد که چون مباحثه ما فقه بوده و یک روز از آن را برای این بحث گذاشتیم، فرعٌ مفتاح الکرامه را که کتابی فقهی است، بخوانیم. در چاپ های قدیم مفتاح الکرامه شش صفحه است. در این چاپ جدید مفتاح الکرامه، پانزده صفحه است. با چقدر تعلیقات. یعنی خودش صفحات زیادی نیست اما چقدر پاورقی دارد. با پاورقی ها پانزده صفحه است. حال نمیدانم صلاح میدانید یا نه؟ اما خوب است. چیزی که برداشت من است، از متاخرین -منظورم بعد از قرن دوازده است؛ بعد از وحید- کسی که در تتبع بارز باشد، صاحب مفتاح الکرامه است. ایشان یک عمر به این صورت بوده است. تحقیق هم که جای خودش. اما بارز بودن مرحوم آسید جواد در تتبعشان است. الآن کتاب ایشان برای سائرین مرجعیت دارد. خیلی جاهایی که جواهر، شیخ و دیگران میگویند، از ایشان نقل میکنند.
ایشان به بحث قرائت میرسند و میگویند «فرعٌ». میفرمایند این بحث در متن کتاب نیست. اما یکی از اجلهٔ اساتات از من درخواست کردند که این بحث را باز کنم. لذا میگویند که به درخواست ایشان این بحث را میآورم. ده مقام کردهاند. مقام های خوب. خیلی شبیه مقدمه ابن جزری در النشر است که حدیث «سبعة احرف» را ده مقام کردهاند و راجع به آن بحث کردهاند. ایشان هم در ده مقام بحث کردهاند که همه آنها خوب و عالی است. فقط چیزی که آسید جواد دارند، والّا این است که در زمان ایشان فضا سنگین بوده. یعنی بعد از وحید بهبهانی ایشان اینها را نوشته اند.
قبل از قرن دوازدهم یعنی قبل از جناب فیض و سید نعمت الله جزائری یک فضا داریم که کسی که تصنیف میکرد میتوانست یک جور حرف بزند. اما بعد از این فضا، سید و فیض یک فضایی را باز کردند بهعنوان دفاع از مسلک اخباریون. در حد من نیست که بعضی از چیزها را بگویم و بعضی از واژهها را به کار ببرم. اما خب چون مباحثه طلبگی است حالت درد و دل دارد. متأسفانه رئیس المجتهدین بعد از این بزرگواران -وحید بهبهانی- بهخاطر اینکه منابع خام بحث واضح نبود، با راه کجی که اخباریین آغاز کردند، همراهی کردند. وقتی وحید همراهی کردند یعنی همان چیزی که سید نعمت الله میگویند که جمهور مجتهدین خلاف ما هستند، رئیس المجتهدین بعد از سید که وحید بهبهانی است، در خط سید نعمت الله شدهاند. قوت علمی وحید نمیتوانست اجماع را انکار کند لذا تواتر را بهگونهای دیگر معنا کرد. تحقیق آن به عهده شما؛ گمان نمیکنم این تواتری که وحید معنا میکنند، قبل از ایشان کسی معنا کرده باشد. یعنی یک فضایی برای خودش بود.
بعد از اینکه اخباریین اینچنین راه زدند وحید هم با آنها معیت کردند و تواتر را بهگونهای دیگر معنا کردند. صاحب مفتاح الکرامه هم میگویند که این تواتر چند جور معنا شده است. یکی همانی است که اصل است و جا گرفته است. یکی هم شهید ثانی است که ایشان هم نمیخواهند اشکال کنند بلکه مدافع هستند و میخواهند دفع اشکال کنند. سوم هم معنای وحید است. سید جواد شاگرد ایشان بودند. فضایی بود که وحید برپا کردند. کلام استادشان را هم در مفتاح میآورند.
خلاصه هر چه هست در حد زبان من طلبه نیست. ولی من در ذهنم این میآید که متأسفانه وحید به این صورت عمل کردند. این هم نه اینکه نقص در وحید باشد. بلکه عرض میکنم منابع پایهای بحث مانند زمان ما نبوده است. آسید جواد -صاحب مفتاح- در چنین فضایی میخواهند حرف بزنند.

کاملاً روشن است، الفاظشان هم معلوم است. روی آن تتبعی که داشتند –کسی که کار کرده می‌تواند- خیلی فضا را باز و عالی مطرح می‌کنند. اشکالاتی که به نظر برخی خیلی بزرگ می‌آید با یک کلمه –یمکن، ربما یقال- جواب می‌دهند. اگر مباحثه شود می‌بینید. قشنگ جواب می‌دهند. جواب هایی که به گمانم جواب درست و گاهی منحصر است. جواب های درست عدیل هم دارد اما گاهی جواب های درست، منحصر است. جواب های آسید جواد جواب های خوبی است. اما چون فضا به‌گونه‌ای است که برخی از منابع اولیه نبوده، بحث‌ها مرا‌عی می‌مانند. مثلاً در یک جایی مطلبی را می‌گویند و بعد می‌گویند جوابش این است اما اگر حرف فخر رازی درست باشد، فامتنع الجواب؛ دیگر نمی‌توانیم جواب بدهیم. چند صفحه بعدش می‌گویند اما آن چیزی که فخر گفت، لم یسمع من احد غیره! یعنی چه؟ فخر چه گفته؟ می‌گوید این قراء با هم دعوا می‌کردند و تکفیر می‌کردند و به دیگری می‌گفتند که چرا این قرائت را می‌خوانی؟! او می گفته نه. این‌ها را فخر گفته است. اشان می‌گویند که لم یسمع من احد غیره. آخر چرا فخر رازی چیزی را گفته که در جای دیگری نیست؟! اشان این‌ها را دارند. اما چون منابع بحث کامل نبوده، مفتاح الکرامه یک نحو مرا‌عی مانده است.

موضع گیری فقهاء بعد از وحید بهبانی در مورد تعدد قرائات

بعد از ایشان (مرحوم آسید جواد عاملی) کسی با ایشان همراهی نکرده است. تنها کسی که سراغ دارم، آسید محمد باقر خوانساری صاحب روضات الجنات است. ایشان در ذیل شرح حال حمزة الزیات که از قراء سبعه و شیعه است و مقری آن را امام صادق علیه‌السلام ذکر کرده‌اند، می‌فرمایند این قراء سبعه –بعداً از عشره بحث می‌کنند- مما اجمع علیه قاطبة اهل الاسلام که کل این هفت قرائت را جبرئیل آورده است[1]. در روضات در شرح حال حمزه این را می‌گویند. من هم نوعاً این‌ها را در فدکیه آورده‌ام. ببینید صاحب روضات هم از آن متتبع ها است. یعنی نوشتن روضات شوخی نیست. آدم که نگاه می کند، می‌بیند که ایشان خیلی دست به کار بوده. خبری در کار است. ایشان می‌گوید قاطبة اهل الاسلام. این خوب است.

برای مرحوم آسید جواد به این صورت شده که فعلاً در برخی از جاهای مطلب امتنع الجواب و امثال آن هست. جو هم سنگین بوده است. بعد از آسید جواد بزرگانی از قم آمدند –تا آن جایی که من می‌دانم- که دوباره مطابق سبک مرحوم وحید و خلاف سبک آسید جواد را پیش گرفتند. من بعداً فرمایش ایشان را توضیح می‌دهم. ایشان می‌گویند این قراء ولو هفت نفر هستند اما اینطور نیست که عاصم یکی قرائت دارد، برای خودش باشد، بلکه «اخذ مختاره عن المتواتر». یعنی مختار او متواتر بود. آسید جواد این احتمال را می‌دهند و درست هم هست. توضیح آن را بعداً عرض می‌کنم.

مرحوم صاحب جواهر به جواب ایشان اشاره می‌کنند و بعد می‌گویند «توجس بلا دریه[2]». خیلی عجیب! به مثل آسید جوادی می‌گویند «توجس بلادریه» و بعد حرف فخر رازی را به رخ ایشان می‌کشند! اسم فخر رازی را نمی برند اما مطلب را می‌گویند. می‌گویند این از واضحات است که وقتی قرائت عاصم می‌گوییم، قبل از او نبوده و برای او است. این از واضحات است؟! پس چرا می‌گوییم قرائت عاصم؟! یعنی در در آسید جواب یکی چیزهایی را می‌آورند که با این پنج-شش سالی که ما مباحثه کردیم واضح است که مطلب به آن صورت نیست.

مرحوم شیخ انصاری وقتی به اینجا می‌رسند این مطالب خوب را بیان می‌کنند اما بعد در تواتر قرائات سبع خدشه می‌کنند. اگر فرصت شد عباراتشان را می‌خوانیم. وقتی من به فرمایشات مرحوم شیخ رسیدم به یاد جاهایی افتادم. نظیرش هم هست. وقتی آدم می‌خواهد در بحث علمی یکی چیز جا افتاده‌ای را خراب کند، می‌بینید که در این خراب کردن یکی مسامحاتی پیش می‌آید. حالا مسامحات در کتب علمی فراوان است. اصلاً طلبه‌ها در محضر اساتید و بزرگان و کسانی که قلمشان سرپا وزن علمی بوده، اصلاً نباید حرفش را بزنیم. سه وا لقلم و سه مختصر پیش می‌آید و هیچ حرف و مشکلی هم ندارید. اما یکی وقتی است که یکی سه‌وی می‌شود در مقام کوبیدن یکی حرف دیگری. در اینجا دیگر نمی‌توان گفت که این سه مغتفر است. باباً شما دارید دیگری را در می‌کنید. وقتی می‌خواهید حرف او را در کنید نمی شود یکی سه‌وی بکنید و با سه خودتان هم به‌خوبی به آن سر و سامان بدهید و او را در کنید! یکی موردش در فصل الخطاب بود.

[1]روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات ج3 ص 254؛ أقول مرادهم بالقرّاء السّبعة فی كلّ موضع يذكرونه هو أئمّة القراءات السّبع المشهورة الّذی ينتهی إلی مذاهبهم المتفرّدة فی تنظيم كلام اللّه و تنقيط المصاحف، و تجويد القراءة من جهة الإعراب و مبانی البناء و ملاحظة المدود و الإدغامات و الوقف و الوصل و أمثال ذلك من امر القرائة المعتبرة المتّفق علی إجازئها و كفايتها بل نزول روح الأمين بجملتها و تواترها بوجوهها السّبعة عن رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله و سلّم عند قاطبة أهل الاسلام كما صرّح بذلك جماعة من الفقهاء الأعلام، معتضدا بغير واحد من النبوی الوارد فی هذا المعنی.

[2]جواهر الكلام ج ۹ ص ۲۹۶

اشکال محدث نوری : یحیی بن وثاب مقری ِامام صادق(ع)!

مرحوم محدث نوری[1] آمدند شعر و بیت خواندند؛ شعر «چه خوش گفته‌ست سعدی در زلیخا / اَلا یا اَیُّهَا السّاقی اِدَرْکأساً وَ ناوِلْها!»؛ شعری بالاتر از این می‌شد که محدث نوری برای کسانی که راجع به حمزه حرف زده‌اند بخواند؟! حرفشان چه بود؟ ایشان از یک کتابی نقل می‌کنند و می‌گویند دو کتاب دارد. از سبط ابو الدلیث سمرقندی-محمد بن محمود- نقل می‌کند. می‌گویند «فی کتابیه»، اسم کتابها را که نمی برند. من الآن نمی دانم، باید دنبال آن بروم. بعد می‌گویند موید آن تفسیر نیشابوری و اتقان سیوطی است. بعد که می‌خواهند در کنند فرمودند: کذب در کذب است. می‌فرمایند استاد حمزه، امام صادق علیه‌السلام بودند. چند استاد دیگر هم دارد. بعد می‌گویند همه اینها که یکی از آنها امام صادق علیه‌السلام است، از یحیی بن وثاب نقل می‌کنند. یعنی او مقری و استادشان بوده. می‌گویند ببینید کار به کجا می‌رسد که استاد امام صادق یحیی بن وثاب می‌شود!

---

[1]فصل الخطاب في إثبات تحريف كتاب رب الأرباب ص271 ؛ نقول ذكر محمد بن محمود سبط ابي الدلئث السمرقندي و هو من اكابر محققيهم في هذا الفن في كتابيه في القراءه و وافقه في اكثر ما ذكره السيوطي و النيشابوري و ابن خلكان و الشيخ ابو علي الطبرسي رحمه الله و غيرهم ما محرره نافع و هو ابو روي.... منها عد مولانا الصادق عليه‌السلام من مشايخ حمزه في عداد الاعمش و السبيعي و ابن ابي ليلى و اخذ القرائه عن يحيى بن وثاب و انتهاء قرائته عليه‌السلام الى عبد الله بن مسعود و لنعم ما قيل «چه خوش گفت سعدی در زلیخا/ الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها»، و فيه انحاء من الكذب الصريح لا يخفى على ذي شعور. سيما في اخذه عليه‌السلام القرائه عن يحيى كتعلم الحسنين عليه‌السلام في السلمي...

پاسخ به اشکال محدث نوری و توضیح سهو ایشان در نقل

خب ما پی جویی کردیم که چه کسی گفته. این کتاب که نیست. یکی «ریوون هوالاء» دارد که باید ببینیم. حمزه از قراء سبعه است. در دهها بلکه صدها کتاب شرح حالش آمده است. استادش را گفته‌اند. امام صادق را مکرر به‌عنوان استادش ذکر کرده‌اند. تنها وقتی حمزه را می‌گویند و اساتیدش را می‌گویند و اسم امام را می‌برند، می‌گویند[a1] «و روی اعمش عن یحیی بن وثاب».تیسیر ِدانی[1] مهمترین کتاب است همین را می گوید. ما یک جا پیدا نکردیم که بگوید امام صادق علیه‌السلام از یحیی بن وثاب روایت کرده‌اند. حالا آن کتابی که ایشان می‌گویند «هوالاء» به چه کسی بر می گشته؟! چه‌جور بوده؟! از واضحات تاریخ است و ابو اللیث سمرقندی شخصی نیست که مرجع همه چیز باشد.

ببینید ایشان به‌شدت به حرف اینها حمله می‌کنند به‌خاطر اینکه اینها می‌گویند استاد امام صادق در اقراء یحیی بن وثاب بوده. و حال اینکه اثری از آن در کتاب‌هایی که مرجع هستند نیست. یک جا پیدا نمی‌شود. «و هو یروی»؛ هو به اعمش بر می‌گردد. ایشان می‌گویند «هوالاء ریوون». در عبارت مرحوم به این صورت است. در کتاب سبط ابو اللیث سمرقندی ما نمی‌دانیم چطور است و باید پیدا کنیم. ببینیم واقعاً آیا او این اشتباه فاحش را کرده؟ حالا مهم این است؛ کنار حرف ابو اللیث مرحوم نوری چه فرمودند؟ فرمودند حرف او را اتقان سیوطی، ابن خلکان و نیشابوری هم می‌گویند. من به همه اینها مراجعه کردم. احدی از اینها نگفته اند که امام صادق علیه‌السلام از یحیی بن وثاب نقل می‌کنند. شما می‌گویید اینها حرف او را تأیید می‌کنند، اما تنها حرف او را می‌آورید؟! چیزی که احدی نگفته بلکه همه تصریح دارند که تنها شیخ حمزه –حتی سائر اساتید حمزه هم نه- که از یحیی نقل می‌کند کیست؟ اعمش است. تمام! در کتاب ها هست، مراجعه کنید. خب ما می‌توانیم این مسامحه که به این صورت علیه مخاطبین روی آن سان می‌دهند، بگوییم حال می‌شود؟! در اینکه «می‌شود» حرفی نیست. اما با اینکه کسی نگفته، شما بیایید امام صادق علیه‌السلام را شاگرد یحیی بن وثاب بکنید و بعد حمله بکنید! خب باید کسی گفته باشد و بعد به او حمله کنند.

به همین صورت وقتی مرحوم شیخ انصاری می‌خواهند تواتر را رد کنند؛ خب شیخ بزرگ است؛ عرض کردم اینها پیش می‌آید. اما حالا می‌خواهند که تواتر را رد کنند، می‌گویند تواتر کجا بود؟! می‌خواهند بکوبند. در ج 1 کتاب صلاة مرحوم شیخ انصاری، چاپ کنگره، صفحه ۳۵۷:

> نعم طعن بعض شراح الشاطبيه على مثل نجم الأئمة والزمخشري والزجاج من أرباب العربية
> الطاعتين في قرائة اقراء بأنهم اعتمدوا في قواعدهم الكلية وفروعهم الجزئية على كلام أهل الجاهلية
> وبنقل الأصمعي ونحوه من يبول على قدمه نظما ونثرا ويحتجون به ويطعنون

> تارة في قرائة نافع
> واخرى في قرائة ابن عامر ومرة في قرائة حمزة وأمثالهم[2]

این طعن مفصل است، حال آن را عرض میکنم. آن چیزی که من میخواهم بگویم صفحه بعدی است.

---

[1] التيسير في القراءات السبع، ص 9:رجال حَمْزَةَ وَرِجَالُ حَمْزَةَ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ ابو مُحَمّد سليمن بن مِهْرَانَ الْأَعْمَشِ وَمُحَمّد بن عبد الرَّحْمَنِ بن ابى ليلى القاضى وحمران بن اعين وابو اسحق السبيعى وَمَنْصُورُ بن الْمُعْتَمِرِ ومغيرة بن مقسم وجعفر بن مُحَمّد الصّادق وَغَيرهم واخذ الاعمش عَنْ يحيى بن وثاب وأخذ يحيى عَنْ جَمَاعَةٍ من اصحاب ابْنِ مَسْعُودٍ عَلْقَمَةَ والاسود وَعبيد بن نضيلة الخزاعى وزر بن حُبَيْشٍ وابى عبد الرَّحْمَنِ السلمى وَغَيرهم عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ عَنِ النبى ص.

[2]كتاب الصلاة-ط.ق، ص۱۱۶

[a1]????? ????? ????? ???

برگشت زرقانی بعد از اتساع افق اطلاعاتش از در تواتر قرائات

البته تا یادم نرفته بگویم. در این بحث‌هایی که اخیراً شده، می‌بینید با یک نحو طمطراقی می‌گویند این حرف‌ها که از ما نیست. اگر بگویید ما متخصص نیستیم اما دیگر آیا متخصص

بالاتر از ابو شامه داریم؟! صاحب شرح حرز[1] و صاحب آن کتاب[2] فی علوم القرآن است. ابو شامه کتاب‌های معروفی دارد. بالاتر از او هست؟! ببینید چطور به تواتر قرائات خدشه کرده! با آب و تاب عباراتی دارد! و حال اینکه کنارش هم هست. این یک چیز منفردی است که به محض اینکه

از ابو شامه صادر شد با فاصله کمی –حدود صد سال- ابن جزری در منجد المقرئین[3] حرف او را به‌شدت جواب داده است. با چه تندی‌ای او را رد کرده است! حتی می‌گوید چون تناقض در کلام او هست، به ذهنم می‌آید که این فصل را دیگری به کتاب او اضافه کرده است. تا این حد!

جالب‌تر کجا است؟ صاحب مناهل العرفان فی علوم القرآن که برای زرقانی در قرن چهاردهم است. استاد دانشگاه الازهر بوده، یک عمر در این‌ها کار کرده است. کتابش چندین چاپ دارد. وقتی این آقای زرقانی به حرف ابو شامه می‌رسد می‌دانید چه می‌گوید؟ می‌گوید من در چاپ اول مناهل العرفان مدافع حرف ابو شامه بودم. می‌دیدم که حرف خوبی است. کسی که کار می‌کند وقتی جلو می رود می بیند مطلب چیست؛ اما در چاپ اخیرش می‌گوید:

> ورأي أبو شامة هذا كنت أقول في الطبعة الأولى إنه أمثل الآراء فيما أرى وذلك لأمور أربعة:
>
> أولها: أنه رأي سليم من التوهينات التي نوقشت بها الآراء السابقة... .
>
> استدراك:لكني بعد معاودة البحث والنظر واتساع أفق اطلاعي فيما كتب أهل التحقيق في هذا الشأن تبين لي أن أبا شامة أخطأه الصواب أيضا فيمن أخطأ وأنني أخطأت في مشايعته وتأييده.ويضطرني إنصاف الحق أن أكر على الوجوه التي أيدته بها بين يديك فأنقضها وجها وجها. والرجوع إلى الحق فضيلة.

«ورأي أبو شامة هذا كنت أقول في الطبعة الأولى إنه أمثل الآراء فيما أرى»؛ بهترین رأی همین رأی ابو شامه است.

«وذلك لأمور أربعة»؛ می‌گوید در آن زمان در طبع اولی چهار دلیل محکم به نفع ابو شامه آوردم. آن حرف هم نه خدشه کلی بود؛ بلکه خدشه فی الجمله ای در اطلاق تواتر قرائات سبع بود. بعد

می‌گوید:

«**استدراك:لكني بعد معاودة البحث والنظر**»؛ می‌گوید مدام رفتم و برگشتم؛ ببینید کتابش چاپ شده است. تقیه نکرده، از آن‌ها نمی‌ترسیده. نمی‌گوید که بعداً به من ایراد گرفتند. اصلاً این‌ها نیست.بعد یک جمله می‌گوید که ما خیلی با آن کار داریم.

«**واتساع أفق اطلاعي فيما كتب أهل التحقيق في هذا الشأن**»؛ یک کتاب نوشته، استاد بوده، بعد می‌گوید هر چه کار کردم افق اطلاعم متسع شد. ما در این پنج شش سال به هر چیزی برخورد کردیم همین بود. هر چه بیشتر کار می‌کنید افق باز می‌شود. آقایانی که تشریف داشتند می‌دانند که من چه می‌گویم. یعنی اصلاً این افق‌ها نیست. شش جلسه-هفت جلسه مطالعه کنیم؛ برویم و برگردیم؛ می‌بینیم اصلاً یک افق باز می‌شود. افقی که قبل از آن در ذهن ما نبود.

«**تبين لي أن أبا شامة أخطأه الصواب**»؛ به حق برخورد نکرده است.«**أيضا فيمن أخطأ وأنني أخطأت في مشايعته وتأييده**». بعد شروع می‌کند:

«**ويضطرني إنصاف الحق أن أكر على الوجوه التي أيدته بها بين يديك فأنقضها وجها وجها**»؛ می‌گوید برای تأیید او چهار وجه آوردم اما انصاف این است که برگردم به آن‌ها جواب بدهم. مفصل صحبت می‌کند. نگاه کنید.

ببینید زرقانی می‌گوید بعد از اینکه اطلاعات من وسیع شد فهمیدم که ابو شامه اشتباه کرده است. اول هم از او دفاع می‌کردم. ما در مطالب دقیق علمی دوباره بیاییم حرف ابو شامه را بزرگ کنیم و اسم ببریم؟! این به این معنا است که مسیری که زرقانی رفته را نام نمی‌بریم و تنها ابتدای آن را می‌گوییم. این‌ها مطالب مهمی در این‌جا است.

عبارت مرحوم شیخ را می‌خواندم.

شاگرد: اینکه امام صادق شاگرد کسی باشد و مطالب علمی و مفهومی یاد گرفته باشند، درست نیست. اما فرض کنید در قرائت که سنة متبعة هست، می‌خواستند سلسله را به پیامبر برسانند.

استاد: به نظرم در یک جلسه نیم ساعت در این‌باره صحبت کردیم. صحبت سر همین بود. عبارت مرحوم محدث نوری در فصل الخطاب بود؛ گفتند مثل این است که می‌گویند استاد حسنین سلام الله علیه‌ما، ابو عبد الرحمان السلمی بود. مقری ایشان در مسجد کوفه ایشان بود. مرحوم نوری با حالت مسخره فرمودند. همان جا مفصل صحبت شد که اولاً بودن یا نبودن یا دروغ گفته‌اند. ابو عبد الرحمان چه گفته. شاید هم چند روز صحبت شد.آن بحثی گسترده است و جای خودش بحث شده.

---

[1]ابرازالمعانی من حرز الامانی القراءات السبع؛ کتاب «ابرازالمعانی من حرز الامانی القراءات السبع» نوشته امام عبد الرحمن بن اسماعیل بن ابراهیم معروف به ابو شامه دمشقی و به زبان عربی است که در موضوع قرائت هفتگانه قرآن کریم نگاشته شده است.این کتاب شرحی است بر قصیده معروف شاطبیه، سروده ابو القاسم بن فیره بن خلف بن احمد الشاطبی الاندلسی الرعینی الضریر متوفای۵۹۰ هجری. وی در اواخر ۵۳۸ ق در شاطبه متولد شد. قرائت را نزد ابو عبدالله النفزی المغربی و ابو الحسن ابن هذیل اندلسی آموخت. در علم نحو و لغت‌یگانه زمان خویش بود. ويكي فقه

[2]المرشد الوجيز الى علوم تتعلق بالكتاب العزيز

[3]منجد المقرئين ومرشد الطالبين، ص: ٧۶

نفی تواتر قرائات سبع توسط شیخ انصاری

> نعم طعن بعض شراح الشاطبيه على مثل نجم الأئمة والزمخشري والزجاج من أرباب العربية الطاغتين في قرائة اقراء بأنهم اعتمدوا في قواعدهم الكلية وفروعهم الجزئية على كلام أهل الجاهلية وبنقل الأصمعي ونحوه من يبول على قدمه نظما ونثرا ويحتجون به ويطعنون تارة في قرائة نافع واخرى في قرائة ابن عامر ومرة في قرائة حمزة وأمثالهم[1]

علی ای حال آن چیزی که الآن میخواهم عرض کنم این است: شراح شاطبیه چه گفتند؟ گفتند:

«نعم طعن بعض شراح الشاطبيه على مثل نجم الأئمة والزمخشري والزجاج من أرباب العربية الطاغتين في قرائة اقراء بأنهم اعتمدوا في قواعدهم الكلية وفروعهم الجزئية على كلام أهل الجاهلية وبنقل الأصمعي ونحوه ممن يبول على قدمه نظما ونثرا ويحتجون به ويطعنون تارة في قرائة نافع واخرى في قرائة ابن عامر ومرة في قرائة حمزة وأمثالهم»؛ شراح شاطبیه به زمخشری حمله کرده که اینها در قراء سبعه اشکال کردهاند. شراح گفتهاند که شما اهل جاهلیت مانند اصمعی که ببول علی قدمه را میگوییم خوب هستند، آن وقت قراء سبعه که قرآن میخوانند را میگویید غلط گفتید!

«بأنهم اعتمدوا في قواعدهم الكلية»؛ یعنی قواعد نحو**«وفروعهم الجزئية على كلام أهل الجاهلية وبنقل الأصمعي ونحوه ممن يبول على قدمه نظما ونثرا ويحتجون به»** اما**«ويطعنون تارة في قرائة نافع»**. در آخر کار میگوید: **«فإنهم ان لم يعتقدوا تواتر القراءة فلا أقل من أن يعتبروا صحة الرواية»**؛ او دارد روایت میکند و میگوید من که نگفتم بلکه استاد من گفته است. لا اقل به او نسبت دروغ ندهید.**«من أرباب العدالة»**؛ که اینها دروغ گو نبودند.

مرحوم شیخ میخواهند از آن جواب بدهند. **«وهذا الطعن»**؛ طعنی که به اینها گفتهاند،**«كما ترى مردود بأنه بعد ما ثبت ان القرآن منزل على لسان الأصمعي ونحوه ممن يبول على قدمه»**؛ بعد از اینکه میدانیم قرآن به همین زبان اصمعی نازل شده، خب مانعی ندارد چون به زبان اینها نقل شده به کلام اصمعی استشهاد کنیم. قرآن به زبان آنها است.**«ولم يثبت صحة قرائة حمزة في لسانهم»**؛ پس اصمعی و ممن یبول میگوید که زبان عرب این است. حمزه بر همین زبان قرائتی کرده. پس معنایش این نیست که آن را بگیریم و این را چرا نگیریم؟

«لا تواترها عن النبي صلى الله عليه وآله فتخطئه اجتهاد الحمزة في قرائته لا تقدح في عدالته»؛ نمیگوییم که عدالت ندارد. بلکه میگوییم در اجتهاد اشتباه کرده است.

[1]كتاب الصلاة-ط.ق، ص١١٦

مسامحه‌ای در کلام شیخ انصاری

ببینید کسی که به نقل اصمعی می‌گوید، او می‌گوید اصمعی نقل می‌کند که عرب اینطور می‌گویند و شما از او قبول می‌کنید و قاعده نحوی را جلو می‌برید. خب نافع و عاصم هم می‌گویند که استاد من اینطور گفته است. حرف شراح این بود. شیخ فرمودند لسان اصمعی و نحو او ممن یبول علی قدمه.. . من به ذهنم می‌آید که در عبارت شراح شاطبیه مسامحه‌ای شده است. کلمه نقلی که آن جا گفته با نقلی که ایشان می‌گویند دو جور می‌شود.

می‌گوید **«انهم اعتمدوا فی قواعدهم الکلیه و فروعهم الجزئیه علی کلام اهل الجاهلیه و بنقل»؛** یعنی «اعتمدوا بنقل الاصمعی و نحوه ممن یبول»؛ ممن به اصمعی بر می‌گردد؟ خیر، به اهل الجاهلیه بر می‌گردد. چرا به اصمعی بر نمی گردد؟ اصمعی صد سال بعد از نافع و حمزه بوده. او دارد نقل می‌کند. اصمعی که لا یبول علی قدمه. «ممن» توضیح اهل الجاهلیه است. مرحوم شیخ عبارت را چه کار کردند؟ فرمودند «مردود بانه بعد ما ثبت ان القرآن منزل علی لسان الاصمعی». اصمعی که جزء جاهلیت نیست. او بعد از همه قراء سبعه حرف زده. یعنی خودش زمان قراء سبعه بوده. متوفای ۲۱۶ است. ولی وفات حمزه که بحث سر او است،۱۵۶ است. نزدیک شصت سال می‌شود. شصت سال بعد از او وفات کرده. پس اگر بر لسان اصمعی نازل شده، بر لسان حمزه نازل نشده؟! زندگی حمزه که قبل از اصمعی بوده! اگر قرآن بر لسان اصمعی نازل شده، بر لسان حمزه و عاصم هم نازل شده. آنها هم عرب بودند. چطور اصمعی وقتی نقلی می‌کند مورد اعتماد است اما آنها که نقل می‌کنند نیست؟!

الآن اصمعی جای عرب جاهلی قرار گرفت که قولشان مورد اعتماد است. و حال اینکه طرف نمی‌خواهد این را بگوید. می‌گوید اصمعی یک نفر است؛ رفته یک جایی به‌عنوان خبر واحد از یک عرب نقل می‌کند، شما می‌گویید «نَقَلَ الاصمعی» و اعتماد می‌کنید. آن وقت این قراء سبعه از استادش نقل می‌کند، اما شما به‌عنوان صحة الروایه به آن اعتماد نمی‌کنید؟! مرحوم شیخ صحة الروایه را به اجتهاد تعبیر می‌کنند. و حال اینکه همین ابن مجاهد در السبعه از خود حمزه نقل می‌کند و می‌گوید «قال حمزه ام قرائت حرفا الا باثر»؛ هیچ قرائتی را من نخواندم مگر به اثر. خودم اجتهاد کردم؟! نه « ما قرأت حرفا الا باثر » .اینها کتابهای مهم است. در اینجا می‌بینید در موقعیت اصمعی مسامحه می‌شود؛ مسامحه‌ای که در مقام در شراح شاطبیه است.

همچنین جواهر را هم ملاحظه بکنید. در جلد نهم، صفحه ۲۹۱ ایشان دو اجماع نقل می‌کند. در صفحه ۲۹۷ هر دو را جواب می‌دهند. عبارت «تهجس بلا درية» در صفحه ۲۹۶ است. دو اجماع را نقل می‌کنند. اصلاً مبحثه امروز من برای آن بود. می‌خواستم حدیث را بخوانم یادم رفت. مانعی ندارد.

روایت « عدد درجات الجنة » روایتی مناسب برای فهم جوهره قرآن

در این چند دقیقه‌ای که ماندم دو نکته اصلی را که می‌خواستم بگویم را می‌گویم. نکته اصلی این بود که ما تا جوهره قرآن را از بیانات خود قرآن و روایات نفهمیم که چیست، این بحث‌ها فایده ندارد. می‌خواستم یکی از آن‌ها را بگویم که این بحث‌ها پیش آمد. یک روایت در کافی شریف است که جالب هست که در کتب اهلسنت هم مفصل آمده است. در مسند احمد که کتاب قدیمی است و قبل از صحیحین است، آمده تا بعدی ها است.روایت کافی شریف را بخوانم که ببینید خود عبارتش چه هنگامه ای است در مقصود ما :

> عن سليمان بن داود المنقري عن حفص قال: سمعت موسى بن جعفر ع يقول لرجل أ تحب البقاء في الدنيا فقال نعم فقال و لم قال لقراءة قل هو الله أحد فسكت عنه فقال له بعد ساعة اي حفص من مات من أوليائنا و شيعتنا و لم يحسن القرآن علم في قبره ليرفع الله به من درجته فإن درجات الجنة على قدر آيات القرآن يقال له اقرأ و ارق فيقرأ ثم يرقى قال حفص فما رأيت أحدا أشد خوفا على نفسه من موسى بن جعفر ع و لا أرجى الناس منه و كانت قراءته حزنا فإذا قرأ فكأنه يخاطب إنساناً[1]

«قال: سمعت موسى بن جعفر ع يقول لرجل أ تحب البقاء في الدنيا فقال نعم»؛ حضرت به شخصی فرمودند می‌خواهی که در دنیا زنده باشی؟ عرض کرد بله، می‌خواهم که زنده باشم. چه آدم خوش سلیقه و با فضل و با معرفتی! حضرت هم می‌دانستند، سؤال کردند که این را نشان دهد.

«**فقال و لم**»؛ در دنیا چه خوشایی داری که می خواهی بمانی؟! **«قال لقراءة قل هو الله أحد»**؛ می‌خواهم در دنیا باشم تا سوره توحید را قرائت کنم!**«فسكت عنه»؛** حضرت ساعتی ساکت شدند.**«فقال له بعد ساعة»؛** هم سؤالشان و هم جوابشان و هم ادامه فرمایش حضرت چه لطائفی دارد!

«اي حفص من مات من أوليائنا و شيعتنا و لم يحسن القرآن علّم في قبره»؛ دنبال مسیر بوده. چرا؟!**«ليرفع الله به من درجته»**؛ تا وقتی که به قیامت وارد نشده درجه اش بالا برود. در قبر یاد بگیرد که بالا برود. خب چرا با قرآن بالا برود؟! به مقصود من رسیدیم. این مضمون خیلی عجیب است. در فدکیه حدیث «عدد درجات الجنه بعدد آی القرآن » را آورده‌ام.

حضرت فرمودند چرا بالا برود؟ تعلیل را ببینید:«**فإن درجات الجنة علی قدر آیات القرآن یقال له اقرأ و ارق**»؛ فعلاً در ذهنم به این صورت است که حدیثی بالاتر از این در مضمون برای مقصودم سراغ ندارم. روی این حدیث فکر کنید. ببینید در این چند کلمه، امام علیه‌السلام چه چیزهایی را به کار برده‌اند! ما دَرَجَة داریم و چیزهایی داریم که در عرض هم هستند. دَرَج، دَرَک و غُرَف. شما خانه هایی که در کنار هم می‌سازید درجات نیستند. خانه هایی هستند که در عرض هم روی زمین ساخته شده‌اند. دَرَک، به پایین می‌رود. دَرَج قیدش این است که بالا برود. پله درجات دارد. اصلاً قید درجه بالا رفتن است. مثل عَرَج و دَرَج که در اشتقاق کبیر با هم یکی هستند. درجات الجنه؛ «فضّلنا بعضهم... درجات[2]». درجات یعنی در کنار هم هستند؟! نه، اصلاً درجه یعنی در طول هم هستند و بالا می‌روند. حضرت چه می‌فرمایند؟ «ان عدد درجات الجنه»؛ یعنی بهشت مقاماتی در طول هم دارد. «علی قدر آیات القرآن یقال له اقرأ و ارق».

سؤال؛ یعنی آیات قرآن در عرض هم هستند؟ به او می‌گویند بخوان و هر چه خواندی بالا برو؟! ای نه، از این تطابق درجات کشف می‌کنیم که آیات قرآن هم درجات هستند. اینطور نیست که یکی این آیه را بخواند و بالا برود و دیگر هم آیه دیگری را بخواند و بالا برود. تطابق درجات جنت که کل کمال انسان است، علی قدر الآیات است. اقرء و ارق؛ بخوان و بالا برو. مضمون خیلی عجیبی دارد. یک روایت دیگر هم برای نزول وحی بود که وقت گذشت. می‌خواستم عنوان بحثم باشد و مفصل آن را توضیح بدهم.

مقصود من یک روایت در ضمن ده‌ها روایت بود که قبلاً بحث کردیم و برای ما جوهره قرآن را تبیین می‌کند. یعنی از روایاتی است که باید ابتدا آن‌ها را مد نظر قرار دهیم. قرآن یک چیزی است که وقتی نوشته می‌شود، آیات قرآن در دید ما درجات نیستند. اما این حدیث می‌گوید که آیات قرآن درجات هستند. خب چطور بفهمیم؟! کدام پایین است و کدام بالا است؟! ما ختم قرآن می‌کنیم و تا آخر می‌رویم. یعنی «بسم الله» اولین درجه است و بعد «الحمد لله» دومین درجه است و «من الجنه و الناس» آخرین درجه می‌شود؟! اصلاً این جور به ذهن نمی‌آید. پس این چیست؟ مقصود من این بود.

---

[1]الكافي (ط - الإسلامية)، ج۲، ص: ۶۰۶

[2]البقره ۲۵۳؛ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ

کلام مهم صاحب مفاتح الکرامه در تواتر نقل اجماع بر تواتر قرائات

مطلب دومی که می‌خواهم عرض کنم، عبارتی است که صاحب مفاتح الکرامه دارند. هر دو طبع مفاتح الکرامه در نرم‌افزار هست. در جلد هفتم طبع جدید، صفحه ۲۱۲؛ از صفحه ۲۰۹ شروع می‌شود و در دو-سه صفحه مطالب خوبی دارند. ان شاالله مراجعه کنید. اگر هم صلاح دیدید آن را می‌خوانیم. می‌خواهند وارد مقامات عشر بشوند. یک جمله می‌گویند که هنگامه است. یک وقتی ما می‌گوییم نقل اجماع؛ می‌گوییم در فقه خیلی نقل اجماع شده است. اجماع منقول، حالا چه کسی آن را تحصیل کند. مثلا شهید اول تواتر عشر را تحصیل‌کرده‌اند. خودشان گردن گرفته‌اند و می‌گویند که من تواتر را تحصیل‌کرده‌ام.

عده‌ای اجماع را تحصیل‌کرده‌اند. مثل محقق ثانی. عباراتشان را هم آورده‌ام. شهید ثانی. محقق اردبیلی می‌گویند «لایوجد فیه الخلاف». جناب سید جواد در مفاتح الکرامه جمله‌ای دارند که در فقه نادر است. اگر بگردید هفت- هشت- ده مورد است. باید خیلی کم باشد. اینکه در یک مسأله اجماع نقل شود، یک چیز است و از نظر علمی یک بردی دارد. اینکه کسی بگوید اینکه بر تواتر قراءات سبع نقل اجماع شده، نقل اجماعش متواتر است. این عبارت را مرحوم آسید جواد دارند. خیلی پر بار است. فرمودند قبل از اینکه من ده مورد را بگویم این را از اول بدانید:

> و لیعلم أنّ هذه السبع إن لم تکن متواترة إلینا کما ظنّ لکن قد تواتر إلینا نقل الإجماع علی تواترها فیحصل لنا بذلک القطع.
>
> إذا عرفت هذا فاعلم أنّ الکلام یقع فی مقامات عشرة:**الأوّل: فی سبب اشتهار السبعة مع أنّ الرواة کثیرون.الثانی: هل المراد بتواترها تواترها إلی أربابها أم إلی الشارع؟**...**[1]**

«و لیعلم أنّ هذه السبع إن لم تکن متواترة إلینا کما ظن»؛ گفتم که زمان ایشان اشکالات شروع شده بود و فضا به نحو خاصی سنگین بوده. ولو الآن شروع شده در تواترش خدشه‌هایی صورت می‌گیرد،**«لکن قد تواتر إلینا نقل الإجماع علی تواترها»**؛ این عبارت خیلی برد دارد. تواتر نقل اجماع؛ چرا من این را عرض می‌کنم؟ **به‌خاطر اینکه این عبارت ایشان از چنین متتبعی، کاشف روشنی از فضای قبل از قرن یازدهم می‌باشد**. یعنی ایشان می‌گویند «تواتر نقل الاجماع»، یعنی یک نفر نیامد بگوید اجماع. مثلاً محقق ثانی در جامع المقاصد بگویند «علیه الاجماع». بلکه «تواتر نقل الاجماع». همه بزرگان به‌طور متواتر چه گفتند؟ به‌طور متواتر گفتند اجمع الشیعه، علماء شیعه، نه اهل‌سنت. برود ببیند ناقلین اجماع چه کسانی هستند. تواتر نقل اجماع خصوص اصحابنا و علماء شیعه بر تواتر قرائات است. لذا بعد

ایشان می‌گویند: «فیحصل لنا بذلک القطع». یعنی عبارات محکم این چنینی دارند.

پس حالا ما یک عنوان تواتر نقل الاجماع علی التواتر می‌توانیم بگذاریم؛. یعنی یک عنوانی است که دو تواتر در آن است. سومی هم اجماع است. بُرد بحث علمی را ببینید! آن هم از کسانی که فحل میدان تتبع هستند. تواتر اجماع بر تواتر. تواتر نقل اجماع بر تواتر. خود اجماعش در فضای ما چه باری دارد. تواتر نقلی که مثل صاحب مفتاح الکرامه ادعا کنند! و آن تواتر دومی که بعداً عرض می‌کنم؛ تواتری که در آیات قرآن است روی کره زمین نظیر ندارد. ان شاالله بالدقه عرض می‌کنم. در تواتر قرآن مؤلفه‌هایی هست که هیچ کجا نیست. تنها مشکل کار ما این بود که می‌گوییم تواتر و خلاص! به‌صورت متواطی با آن برخورد می‌کنیم. و حال آنکه شاید نزدیک به بیست نوع تواتر باشد. پانزده-شانزده مورد آن را یادداشت کرده‌ام. پنج مورد آن را که قبلا مباحثه کرده‌ایم. هر کدام از اینها را که دقت می‌کنیم می‌بینیم متواتر بسترهایی دارد که خیلی عجیب و غریب است. فلذا اگر این پانزده مورد را در نظر بگیری می‌بینی بسیاری از کسانی که تواتر را انکار می‌کنند، نوع خاصی از تواتر را انکار می‌کنند و یک نوعی از آن را زیر سؤال می‌برد. خب این را زیر سؤال می‌برند، اما بقیه آن را که نمی شود انکار کرد. ان شاالله اگر زنده بودیم آنها را بررسی می‌کنیم.

موافق هستید که هفته بعد مفتاح الکرامه را مباحثه کنیم؟ آن سالهای اولی که شروع شده بود یادم هست که به‌صورت مروری خواندیم. اما دیروز که نگاه می‌کردم، دیدم وقتی شش سال مباحثه کردیم با اولی که اینها را دیدم خیلی فرق می‌کند. یعنی خیلی از جاهایی که بحث آسید جواد که مراعی می‌مانند با امکاناتی که امروزه داریم و در دسترس ایشان نبوده –با کتابهای شیعه و سنی- کامل جواب پیدا می‌کند. ان شاالله هفته دیگر از فرع ُمیخوانیم.

والحمد لله رب العالمین

---

[1]مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين)، ج ۷ ص۲۱۲